

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيّما بقیة الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

در مسأله‌ی مورد بحث که موارد دوران تکلیف بین متباینین هست در این صورت گفتیم که
انظار خمسهای وجود دارد. نظر اولی این بود که در این صورت باید احتیاط بشود یعنی نه
تنها مخالفت قطعی جایز نیست بلکه موافقت قطعی باید بشود؛ بنابراین اگر یقین دارد که
یکی از این دو امر واجب است باید هردو را اتیان کند و اگر یقین دارد یکی از این دو فعل
حرام است هردو را ترک کند و اگر یقین دارد یا این واجب است و آن حرام است که به
جامع و الزام و آن اصل الزام یقین دارد باید آن محتمل الوجوب را انجام دهد و محتمل
الحرمة را ترک کند تا این که موافقت قطعی را داشته باشد و مخالفت قطعی هم نکرده
باشد.

برای اثبات این نظریه که گفتیم أقوى الانظار هست و شاید بیشتر اهل نظر قائل به این
نظر باشند و جوهی از دلیل اقامه می‌شود. برای اثبات مدعا دو بحث را این جا طرح کردند
تارة نسبت به حرمت مخالفت قطعی و تارة نسبت به وجوب موافقت قطعی. البته اگر ما
وجوب موافقت قطعی را اثبات کردیم و برهانی شد که موافقت قطعی لازم و واجب
هست قهراً نتیجه می‌گیریم که مخالفت قطعی دیگر نباید کرد چون موافقت قطعی لازم
است؛ اما اگر گفتیم که مخالفت قطعی جایز نیست، آن اثبات نمی‌کند موافقت قطعی
لازم است، ممکن است مخالفت قطعی جایز نباشد یکی را انجام می‌دهد، یکی را ترک
می‌کند، پس مخالفت قطعی نکرده اما موافقت قطعی هم نشده. بنابراین درواقع بحث از
این که اگر این جا اثبات بتوانیم بکنیم که موافقت قطعی لازم است این ما را مستغنی
می‌کند از این که اقامه‌ی برهان بکنیم بر این که مخالفت قطعی جایز نیست. ولی در عین
حال چون در اباحت بعدی هم مورد احتیاج هست این جا هم بزرگان در هردو جهت بحث
کردند، بنابراین ابتداءً ما حالا در حرمت مخالفت قطعی این جا ببینیم چه دلیلی داریم که
نمی‌توانیم مخالفت قطعی در موارد علم اجمالی بکنیم که متباینین هستند و می‌دانیم
وجوبی یا حرمتی یا وجوب یا حرمت در آن جا وجود دارد. اصل این بحثش البته به نحو
مستوفای در بحث قطع، در بحث قطع و بحث علم اجمالی در آن جا باید جستجو کرد، این جا
به نحو خلاصه و اجمال عرض می‌کنیم.

به جوهی از ادله برای حرمت مخالفت قطعی استدلال می‌شود، وجه اول این هست که
وقتی انسان علم پیدا کرد ولو اجمالاً به تکلیف، بنابراین مخالفت با این تکلیف معصیت
است، چون وقتی علم به تکلیف پیدا کرد عقل حاکم است و مستقل به این که باید اطاعت
مولا را بکند، حق مولا به گردن تو این است که اگر تکلیفی و خواسته‌ای مولا دارد و این
خواسته برای تو معلوم شد حالا چه به علم تفصیلی برایت معلوم بشود و چه به علم

اجمالی، بالاخره می‌دانی چنین تکلیفی وجود دارد ولو متعلق را نمی‌دانیم ولی می‌دانیم وجوبی در این‌جا از مولا صادر شده، حرمتی از مولا صادر شده، الزامی مولا دارد، پس اصل الزام را که می‌دانی، وقتی اصل الزام را می‌دانی پس بنابراین مثل جایی است که علم تفصیلی داریم و بعبارة الأخری در موارد علم اجمالی هیچ تفاوتی با موارد علم تفصیلی ما نداریم، کسی آیا می‌تواند تفوه کند که در موارد علم تفصیلی مخالف جایز است مخالفت قطعیه؟ می‌داند نماز ظهر واجب است بگویم که مخالفت قطعیه بکند نماز ظهر اصلاً نخواند، می‌توانیم چنین حرفی را بزنیم؟ در موارد علم اجمالی خصوصیات مشکوک و مجهول است برای ما، اما اصل تکلیف، جامع که برای ما مجهول نیست، نسبت به جامع علم تفصیلی داریم وقتی نسبت به جامع علم تفصیلی داریم پس لا فرق بین آن‌جایی که علم تفصیلی داریم و هیچ اجمال و ابهامی در کنار آن علم تفصیلی ما وجود ندارد یا این‌جایی که یک اجمال و ابهام‌هایی در اطراف این علم نسبت به متعلق‌هایش وجود دارد، پس می‌دانیم که مثلاً در موردی که سه فرسخ رفتیم پنج فرسخ برمی‌گردیم یقین داریم مولا نماز از ما می‌خواهد، حالا نمی‌دانیم یعنی امر به صلّ می‌دانیم داریم، حالا منتها نمی‌دانیم این صلّ قصر است یا تمام. پس امر به صلاة در این‌جا معلوم بالتفصیل است و وقتی معلوم بالتفصیل شد پس مخالفت قطعی با این می‌شود معصیت، همان‌جور که در موارد علم تفصیلی می‌شود معصیت این‌جا هم می‌شود معصیت؛ بنابراین و معصیت هم قبیح است بنابراین باید از آن تحرز جست.

س: امر به صلاة است ولی وقتی نمی‌دانیم چه‌جوری باید الان این صلاة را بخوانیم دیگر از ما تکلیف برداشته می‌شود.

ج: چرا؟

س: چون شارع ... از جایی که مشکل از شارع باشد یعنی از شارع به ما نرسیده باشد آن این را بگوید شارع است، قشنگ مشخص کند، مشخص نکرده و ما فقط می‌دانیم یک تکلیفی هست ولی نمی‌دانیم چه‌جوری اجرا کنیم....

ج: ولی می‌توانیم امتثالش کنیم، بالاخره از این دوتا خارج نیست.

س: دیگر یک تکلیف جداگانه می‌شود....

ج: نه تکلیف جداگانه‌ای نیست، می‌دانیم، نماز قصر را می‌شناسیم که یک‌جاهایی مولا تعریف کرده به ما نماز قصر چه هست، نماز تمام هم برای ما تعریف کرده می‌شناسیم نماز تمام را، حالا این‌جا می‌دانیم امرش حالا در اثر اجمال نص، در اثر تعارض نص، در اثر فقدان نص، این‌ها مال شبهات حکمیه‌اش هست، در شبهات موضوعیه که حالا گاهی هم در آن‌جا چنین چیزی پیش می‌آید اشتباه امور خارجیه نمی‌دانیم؛ پس بنابراین اصل این‌که مولا یقین داریم از مولا سر زده که صلّ، این را یقین داریم، علم تفصیلی به آن داریم، این چیزی که ما علم تفصیلی به آن داریم، تکلیفی که علم تفصیلی به آن داریم عقل می‌گوید که معصیت این را نباید بکنیم؛ من معصیت این را نخواهم بکنم راهش چه هست؟ احتیاط است، همه این را بیارم هم این را بیارم.

س: ادله‌ی وجوب موافقت قطعیه می‌شود....

ج: بله؟

س: ادله‌ی حرمت مخالفت قطعی نمی‌شود، چون آن جور....

ج: نه، حالا معصیت این را نباید بکند....

س: این بیانی که فرمودید.....

ج: حالا، حالا.

پس بنابراین نسبت به این جامع من نه مخالفت قطعی، نسبت به این جامع نباید مخالفت قطعی بکنم که بدانم او را اصلاً نیاوردم، اگر بدانم اصلاً آن را نیاورده‌ام این عقل می‌گوید معصیت است و نباید. اما حالا موافقت قطعی هم باید بکنم؟ یکی را می‌آورم. اگر یکی را برداشتم آوردم که عمل به مخالف قطعی پیدا نمی‌کنم، علم به مخالفت پیدا نمی‌کنم شاید هم امتثال کردم.

س: نه این بیان شما وجوب موافقت قطعی را هم ثابت می‌کند، چون می‌فرمایید مانند علم تفصیلی است....

ج: جامع.

س: می‌دانم جامع...

ج: جامع.

س: درست است جامع وقتی مانند علم تفصیلی باشد جایی که هیچ اجمالی در کار نباشد من جامع را باید تمامه بیاورم، باید آن شیء بتمامه بیاورم دیگر، این جا هم باید جامع را....

ج: نه، جامع به یکی از این دو فرد محقق می‌شود دیگر، آن جامعی که من یقین دارم و حالا این‌ها یزید وضوحاً به این که بعد انتظار دیگری که ادله‌اش را بررسی می‌کنیم....

س: آقا یقین نمی‌کنم که آوردم که، یعنی احتمال می‌دهم که جامع در ضمن این باشد، یقین که نمی‌توانم بکنم که.

س: امتثال یقینی یعنی فراغ یقینی می‌خواهد.

ج: نه، نسبت اگر شما، حالا این‌ها برگردید، چون حالا این جا هی من را معطل نکنید در این جا که چون بخواهم همه‌ی در همین برهان بخواهم؛ ببینید اگر شما گفتید که این وابسته است به این که علم اجمالی متعلق‌اش و معلوم به علم اجمالی چه می‌شود؟ اگر شما بگویند که در علم اجمالی آن معلوم به علم اجمالی فقط جامع هست و خصوصیات و فرد یا واقع معلوم برای ما نمی‌شود، می‌شود جامع، می‌گوید آقا جامع هم امتثالش به چه می‌شود؟ به این که یکی از این ... دارد بیاورد آن جامع بما انه جامع که مورد علم تفصیلی شما واقع شده بیش از این چیزی نمی‌خواهد، صلاة؛ صلاة نه با این رنگ یا با آن رنگ...

س: ما حقیقتش مردد این هستیم، جامع کلی بنحو منطقی که نیست، حقیقتش مردد بین این است یا آن است، نه جامع بنحو منطقی که ما....

ج: اما آن که برای شما در موارد علم اجمالی روشن می‌شود این است، ببینید در موارد علم اجمالی حالا ایشان نمی‌گذارند که ما از این رد بشویم. در موارد علم اجمالی بحث

هست در این که هویت علم اجمالی چه هست؟ ما در موارد علم اجمالی به چه علم داریم؟ یک نظر همین هست که در موارد علم اجمالی ما به جامع بین افراد و اطراف علم داریم به حد جامع نه به خصوصیت‌ها، به خصوصیت‌ها علم نداریم، به آن جامع علم داریم؛ پس بنابراین در موارد علم اجمالی ما یک علم داریم و چهل‌ها به تعداد اطراف، اگر دوتا طرف دارد ما این‌جا سه چیز داریم، یک علم به آن جامع، یکی چهل به این طرف الف، چهل به طرف دو، که آیا این‌جا این هم بخصوصیت واجب است یا نه؟ این بخصوصیت مثلاً واجب است یا نه؟ یعنی نماز قصر بما انه نماز قصر واجب است یا نه؟ چهل داریم، نماز تمام بما انه نماز تمام واجب است یا نه؟ چهل داریم؛ نماز اصل التماز جامعی هم که هم بر این قابل تطبیق است هم بر آن، علم داریم، این یک نظر که پس یعنی معلوم به علم اجمالی می‌شود جامع و این علم ما از جامع هم لا یسری به افراد؛ یعنی به برکت علم ما به جامع باعث نمی‌شود علم این به این فرد یا به آن فرد پیدا بکنیم، این علم ما یقف بر خود جامع، پس جامع معلوم است. وقتی جامع معلوم شد و لا ازید منه، حالا من یک نمازی حالا چه در لباس قصر چه در لباس تمام می‌آورم معصیت آن جامع برای من محرز نمی‌شود که بگوییم معصیت جامع کردم. این یک نظر که این نظر بسیاری از افراد است. نظر ثانی این است که نه، در این موارد، در موارد علم اجمالی ما علم به واقع پیدا می‌کنیم، به واقعی که قهراً تشخیص دارد، کلی دیگر نیست؛ اما یک واقعی است که مردد است که این است یا آن است، این هم یک نظر است که به آقای آخوند قدس سره نسبت داده شده در بعضی ابحاث ایشان این‌طوری تصریح می‌فرماید که در موارد علم اجمالی این جور نیست که ما فقط جامع را می‌دانیم، نه واقع امر واقع را هم که در خارج است آن را هم می‌دانیم، اما آن مردد است.

س: یعنی اجمالاً می‌دانیم یک خصوصیتی هم هست، این را می‌دانیم ولی این خصوصیت الف است یا ب نمی‌دانیم.

ج: و علم داریم به آن منتها مردد هستیم. این هم حالا برهانی است که ان شاء الله بعدها، این هم.....

س: یعنی علم جامع داریم مردد است؟

ج: بله؟ نه، علم فقط روی جامع نیست، علم به فرد داریم منتها آن فردی که نمی‌دانیم این است یا آن است، نه این که علم به جامع داریم، نه علم به فرد داریم، اما فرد مردد، فردی که در هویتش تردد خوابیده، نه می‌توانیم بگوییم این است، نه می‌توانیم بگوییم آن است.

س: طبق این مبنا می‌شود موافقت قطعی را هم درمی‌آید از در آن.

ج: این هم یک نظریه است. این نظریه حالا برهانش چه هست این‌ها، ولی اشکالش این است که ما فرد مردد را ما لا تتعقل، که یک چیزی فرد باشد در خارج محقق باشد ولی تردد در آن باشد، یعنی در واقعش داشت نه این که من نمی‌دانم چه هست؟ در واقعش تردد است، این لا یعقل.

یک نظریه‌ی سومی هم هست که نظریه‌ی آقاضیا قدس سره هست و آن این است که نه، ما در موارد علم اجمالی علم مان تعلق می‌گیرد به همان واقعی که واقعاً موجود است و مردد است، منتها یک ابهاماتی دارد مثل این که شما از دور شیخ را می‌بینید، ابهام دارید که

این شیخ حالا زید است یا عمرو است ولی واقعاً همانی که هست علم شما به آن تعلق گرفته، همانی که هست علم شما به آن تعلق گرفته منتها یک ابهامی دارد برای شما که این چه هست؟ پس این جور نیست که به یک فرد دیگر مردد است نه به یک فردی که لا تردد فیه، تعین دارد، تشخیص دارد؛ اما یک پرده‌هایی از ابهام هم روی آن وجود دارد آن...

س: همان که در تبادر می‌گوید مقابل علم تفصیلی است یعنی این جوری....

ج: بله؟

س: همان که در تبادر می‌گویند مقابل علم تفصیلی است به این تعبیر می‌شود؟

ج: آره، این جا هم همین جور است، در همان جا هم همین جور است که علم اجمالی پیدا می‌کند که معنای این لفظ ... خصوصیاتش را نمی‌داند. منتها آن جا یک مفهوم است که خصوصیاتش را نمی‌داند نه یک موجود خارجی.

س: ...

ج: حالا اجتهاد در مقابل نص است این‌ها، چون وقتی خودش می‌گوید این جوری است ما چه کار کنیم؟

س: ...

ج: بله فحولی گفتند و آقای، به مرحوم دوتا کاظم این مطلب به آن‌ها نسبت داده شده هم شیخ کاظم خراسانی و هم سیدکاظم یزدی که این‌ها قائل به فرد مردد هستند.

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: شما می‌گویید لا ماهیه له، لا هویه له، لا وجود له، لا تشخیص له، دیگر این حرف‌های شما آن‌ها می‌گویند که ماهیت دارد، وجود دارد، فلان، می‌شود درست؟

خب این به خدمت شما عرض شود که..... بنابراین بیانی که گفتیم مال مسلک اول است که در مسلک اول می‌گوید علم اجمالی خورده به جامع

س: مختار شما این است الان؟

ج: نه، دارم برهان‌هایی که، ادله‌ای که این جا قابل اقامه است دارم

س: نه، در مسالک عرض می‌کنم. در مسالک مختار شما این است که علم اجمالی جامع است؟

ج: ممکن است من بخواهم حرف آقاضیاء را قبول داشته باشم.

س: ما حرف‌مان همین بود ... غیر مختار ...

ج: نه، من دارم دلیل اول را برای قوت این قول در ...

س: ... نکرديد، مبانی... هم اشاره نکردید.

ج: خب، پس بنابراین در این جا چه گفته می‌شود؟ گفته می‌شود که شما علم تفصیلی به جامع دارید. وقتی علم تفصیلی به جامع دارید مخالفت با این جامع، مخالفت ...، که بدانی این جامع را نیاوردی، این معصیت است. معصیت قطعیه است، معصیت قطعیه قبیح است. این بیان اول است که از این راه گفته می‌شود و این یک مسئله، این مسئله یعنی اگر بخواهیم این جور اقامه دلیل کنیم بر این مدعا، یکی از مناقشاتش این است که آیا این قبیح معصیت که شما می‌فرمایید و تحقق معصیت در این جا، می‌خواهید بفرمایید که الا و لابد اگر کسی نیاورد معصیت است؟ و یا این که اگر مولا بیاید ترخیص بدهد در این موارد، نه اشکالی نیست. بگوید جایی که علم به جامع پیدا کردی و خصوصیات را نمی‌دانی، هم بگوید من اجازه می‌دهم این را ترک کنی هم اجازه دادم آن را ترک کنی، نه نماز قصر می‌خواهد بخوانی نه نماز تمام می‌خواهد بخوانی، آیا در این موارد مشکلی پیش می‌آید؟ معصیتی می‌شود؟ جواب می‌دهد که نه، چون آن چه که ما به وجدان عقلی و فطری مان درک می‌کنیم؛ قبیح معصیت از باب این است که خروج بر زئ عبودیت مولا است، بندگی مولا است. اگر مولا خودش یک چیزی را اجازه بدهد، این کار که خروج بر زئ عبودیت و بندگی او حساب دیگر نمی‌شود که، خودش اجازه داده، بنابراین معصیت شدن در جایی است که او اجازه نداده باشد. معصیت یعنی عصیان، طغیان، اگر خودش اجازه داده باشد طغیان بر او نیست. خروج از آداب و رسوم عبد نسبت به مولا نیست. بنابراین ممکن است در این جا کسی بگوید که آن ادله‌ای که ما داریم که از آن‌ها استفاده می‌شود که شارع ترخیص داده است، رفع ما لا یعلمون، من نگاه به این می‌کنم می‌بینم که صلاة قصر را که نمی‌دانم، شارع گفته رفع ما لا یعلمون، نگاه به تمام می‌کنم شارع نمی‌دانم، شارع گفته رفع ما لا یعلمون و هکذا بقیه ادله مرخصه، به این که اجازه می‌دهد، او هم اجازه می‌دهد، وقتی اجازه ...، جامع هم که یا این است یا آن است، پس بنابراین من مشکلی ندارد، اگر کاری بکنم که جامع را نیاوردم در این موارد، طغیان بر مولا نکردم. ما حتی، حتی در موارد علم تفصیلی هم همین را می‌گوییم که اگر مولا گفته صلّ صلاة الظهر، بعد بگوید اگر نخواندی عیب ندارد. ما نخوانیم این جا طغیان بر مولا نکردیم، حتی در موارد علم تفصیلی، خلط بین دو تا مطلب نشود، او می‌تواند بگوید یا نه؟ یک حرف است، اگر گفت و این که حکم عقلی ما تعلیقی است و در صورتی است که او اذن داده است، مطلب آخری است. او اگر تکلیفی را دارد که هیچ اجمالی نه در خودش نه در متعلقش، در هیچ چیز علم تفصیلی قطعی داریم به آن، خودش بیاید اذن بدهد، ما که کاسه از آش داغ‌تر نیستیم، عقل ما، درک ما، فطرت ما، می‌گوید خودش گفته عیب ندارد. حالا می‌تواند بگوید یا نمی‌تواند بگوید حرف آخر،

س: حاج آقا، این به این معنا است که دست از تکلیفش برداشته

ج: بله؟ نه دست هم بر نمی‌دارد

س: نه، اگر بخواهد با این بیان، آخه این بیان این بود که علم اجمالی مانند علم تفصیلی است، اگر با این فرمایش می‌خواهید دست از این برداری که خودتان هم فرمودید در علم تفصیلی هم این ممکن است. این هم به این معنا است که دست از تکلیف برداشته و الا با دست برداشتن از تکلیف که نمی‌تواند ...، اگر در مواردی گفت که آقا اگر شما یقین داری که نماز بر تو واجب

ج: آن تذکر من را یادتان نرود.

س: می‌گویم پس این بیان تفاوتی بین علم اجمالی و تفصیلی نشد که، در تفصیلی هم این طور هست.

ج: چرا آقای عزیز! داریم می‌گوییم عقل نه، داریم این را شاهد می‌آوریم بر این که حکم عقل تعلیقی است، تنجیزی نیست.

س: تعلیقی ... تصدیق نمی‌کند چنین تبعیضی را ولی

ج: بله؟

س: تصدیق نمی‌کند چنین تبعیضی را، تعلیقی هست ولی تصدیق نمی‌کند چنین تبعیضی را،

ج: تصدیق نمی‌کند، چرا تصدیق نمی‌کند؟

س: چون موارد علم تفصیلی چرا می‌گویند تصدیق نمی‌کنند؟ ...

ج: بله؟

س: موارد علم تفصیلی می‌گویند تعلیقی هست... ولی عقل این را می‌گوید مخاطبش من نیستم...

ج: حالا به آن جا می‌رسیم. پس بنابراین این را قبول می‌کنید که حکم عقل به وجوب اطاعت و قبح معصیت؛ حکم تعلیقی؟ در ذاتش تعلیق خوابیده، این را قبول می‌کنید؟

س: جای این... تفاوت نمی‌شود... تفصیلی هم هست. شما باید یک دلیلی بیاورید که این شباهت علم اجمالی به تفصیلی، این از بین برود و الا این که در همه جا هست و هیچ موقع هم که عبد در مقابل این تسلیم نیست...

ج: حالا، وقتی گفتید تعلیقی است و اگر اذن داد دیگر عصیان نیست؛ پس این استدلال غلط است که از راه قبح معصیت دارید پیش می‌آید، می‌گوید آقا من دلیل دارم به این که شارع اذن داده، پس بنابراین معصیتی از من سر نمی‌زند. شما که می‌خواهید بگویید که باید مخالفت قطعی نکنی، عصیان نکنی، این حرف را داری می‌زنی، این یک مقدمه دیگر هم می‌خواهد. باید اثبات کنی که شارع ترخیص نداده، و الا اگر شارع ترخیص داده باشد که من مدعی هستم، مثلاً داده به حسب ادله مرخصه که اطراف علم اجمالی را هم می‌گیرد به نظر من مثلاً، حرف‌تان درست نمی‌شود که شما می‌گویید که باید وظیفه در این موارد این است که مخالفت قطعی نکنی، موافقت قطعی هم بکنی، موافقت قطعی نکنی، چرا نکنم؟ ما ادله داریم. پس به همین نمی‌توانید بسنده کنید. پس بنابراین چون حکم عقل، تعلیقی است که شارع اذن نداده باشد و اگر اذن داد دیگر معنا ندارد که بگویید این طغی علی المولی، عصی المولی و خرج من زئ العبودية و الرقیه، این‌ها غلط است گفتنش، پس بنابراین نمی‌توانید بگویید که این در این موارد معصیت است. معصیت بودن در جایی است که اذن نداده باشد و اگر شما فرض کردید که مولا اذن داده یا می‌تواند اذن بدهد معصیت نمی‌شود. پس استدلال شما یک مقدمه دیگری را باید به آن ضمیمه بکنید اگر می‌خواهید نتیجه بگیرید. بگویید من علم دارم به جامع، مولا هم اذن نداده است

س: یا نمی‌تواند اذن

ج: یا نمی‌تواند اذن بدهد یا نداده است. این را باید ضمیمه بکنید؛ اما اگر این را ضمیمه نکنید، نتوانید این مسئله را اثبات بکنید، این مقدار برهان که عده‌ای به آن تمسک کردند که چون معصیت است و به خاطر این، و چون معصیت هم هست نمی‌تواند اذن بدهد. چون معصیت را مسلم گرفتند، می‌گویند نمی‌تواند اذن بدهد، چون معصیت را مسلم گرفتند. پس و خود این دلیل می‌شود که ما بگوییم ادله مرخصه، موارد علم اجمالی را نمی‌گیرد چون معصیت است. جواب همین است که این مسئله که شما ...، این را مفروغ‌عنه می‌گیرید که در این موارد این معصیت است و طغیان بر مولا هست و خود این را می‌خواهید قرینه حتی قرار بدهید. برای این که اگر اطلاعاتی و عموماتی در ادله ترخیص باشد باید دفع ید از آن‌ها بکنید چون خلاف حکم عقل است، این مسئله، مسئله ناتمامی است

س: این الان خلاف فرض نیست؟ ببخشید چون الان بحث ما در جایی است که ما علم به الزام و تکلیف داریم، ترخیص با الزام قابل جمع نیست. شما مفروض مسئله را گرفتید که الزامی هست، تکلیفی هست، بعد می‌گویند شاید شارع اذن داده باشد. اگر اذن داده باشد پس الزام

ج: اذن داده که اطاعت نکن، نگفته که آن واجب نیست.

س: چرا دیگه

ج: می‌گویند اطاعت لازم ندارد. نمی‌خواهد اطاعت بکنی، اگر گفت، اشکال دارد؟ معصیت است؟

س: تصور چنین مفهومی سخت است که هم الزام باشد هم ترخیص بدهد. جمع این دو تا با هم ...

ج: اما اگر گفت چی؟ معصیت ... این را داریم سؤال می‌کنیم

س: ...

ج: نه، این دو تا را خلط نکنید با هم

س: معقول نیست

ج: بله؟

س: معقول نیست که الزام در کنار ... برای تو لازم است این کار را بکنی ولی اجازه هم داری این کار را نکنی، یعنی چه لازم است و اجازه داری؟

ج: شما باز دارید از ناحیه مولا حساب می‌کنید که مولا می‌تواند در کنار این که گفته إفعل بگوید اذن لک أن تترك

س: این فرض بحث ما است

ج: نه، این بحث ما نیست. این بحث ما نیست

س: فرض کنید که علم به این الزام داریم

ج: این بحث ما نیست، این بحث ما نیست. بحث ما این است که وقتی مولا یک امری کرد، ما که عبد هستیم در مقابل مولا، عقل من می‌گوید اطاعت این بکن علی‌الاطلاق حتی اگر فرض محال به قول شما بیاید بگوید لازم نیست و بشود بگوید لازم نیست؛ حتی در آن صورت هم می‌گوید؟

س: این فرض محال وقوعی را برای چه محاسبه... بکنیم؟ فرض محال وقوعی را برای چه محاسبه بکنیم...

ج: به فرض، ها، می‌خواهیم

س: فرض محال وقوعی محاسبه‌اش درست نیست؛ آن یا خروج از موضوع است یا محال وقوعی است، برای چه محاسبه بکنیم این را؟ شما خودتان قبول دارید محال وقوعی است

ج: نه، برای این که می‌خواهیم بگوییم این حکم عقلی تعلیقی است

س: تعلیقی باشد، ولی آن معلق

ج: آقا اگر تنجیزی باشد که با فرض محال که از تعلیق در نمی‌آید که

س: می‌دانم، می‌خواهم بگویم محال است، قبول است...

ج: اثرش این است. اثرش این است که برهان شما ناتمام می‌شود.

س: نه، آن وقت که محال وقوعی ...

ج: چرا، نه، شما دارید می‌گویید چی؟ می‌گویید که ما چون در این می‌بینیم این معصیت است پس بنابراین باید مخالفت قطعی نکند چون تُدرک که این معصیت است و چون این معصیت است پس اگر یک مرخصاتی هم در شرع ببینی، چون این معصیت قطعی و شارع قبیح است اذن در معصیت پس بنابراین آن ادله را باید اطلاقاتش را به این دلیل لَبّی رفع ید کنیم از آن، جواب این است که این کار را نمی‌توانید بکنید؛ چون که دارید می‌گویید این معصیت است و با این می‌خواهید دست از آن اعتقاد بردارید و بگویید آن مرخصات را دست ازش برمی‌داریم به این دلیل لَبّی، این در صورتی است که این تعلیقی نباشد. اگر این تعلیقی باشد، آن اطلاقات معلق علیه آن می‌شود. یعنی چه؟ یعنی دارد اذن می‌دهد. اذن که دارد می‌دهد معصیت نمی‌شود که، پس دیگر نمی‌توانید بگویید این معصیت بودن این را باید مسلم بگیری، بله مگر شما چه بکنید؟ بیایید بگویید که اذن نداده یا از ناحیه او بگویید نمی‌تواند اذن بدهد.

س: باز هم قبیح

ج: نه از ناحیه قبیح معصیت، نمی‌تواند اذن بدهد از یک ناحیه دیگری نه از ناحیه معصیت، معصیت که معلق است. معصیت شدن معلق است برای این که اذن نداده باشد. پس این برهان، کسانی که، بزرگانی که از راه معصیت خواستند بگویند مخالفت قطعی نباید کرد از این راه و هیچ چیز دیگر ضمیمه نکردند، گفتند این چون ...، شاید در کلمات شیخ اعظم

هم باشد، در غیر کلمات شیخ اعظم ...، که چون در این موارد، معصیت مولا می‌شود فلذا است که مخالفت قطعی هم جایز نیست از ناحیه عبد، اشکال این بیان هم این است که ما می‌گوییم که این حکم عقل، حکم تعلیقی است و اگر فرض کردیم که در این حکم تعلیقی مولا اجازه داد دیگر عصیانی صادق نیست و تخلفی صادق نیست. این یک بیان

س: شما قابل تصحیح می‌دانید این بیان را دیگر

ج: بله؟

س: طبق این صحبتی که داشتید این بیان قابل تصحیح است. با ضمیمه کردن یکی از این دو مقدمه می‌شود این بیان را تصحیح کرد...

ج: بله، یعنی ضمیمه می‌خواهد. یعنی بیان آخر می‌شود.

س: بیان آخر

ج: بیان آخر می‌شود. بیان دیگر این است که حالا این هم اسمش را ببریم حالا که ...، این است که گفته‌اند مثل آقای اصفهانی قدس سره که مخالفت قطعی نمی‌شود کرد. چرا؟ چون که در این موارد، مولا که امر کرده، دستور داده، به این علم پیدا کردیم. به این جامع ما علم پیدا کردیم. از آن طرف ولو این که شما قبول داشته باشید و بگویید، ولو بگویید این درک اطاعت ... وجوب و اطاعت مولا و حرمت عقلی و قبح عقلی معصیت مولا تعلیقی است؛ اما محال است که مولا اذن بدهد. پس یقین داریم مولا اذن نمی‌دهد در این جا، چه طور یقین دارید که محال است مولا اذن بدهد؟ چون نقض غرض می‌شود و نقض غرض از هر فاعلی مستحیل است. مولایی که گفته صلّ، خودش بیاید بگوید که اذن می‌دهم که ترک بکنی، این نقض غرض آن صلّاش است. صلّ را برای چه گفته مولا؟ تکلیف برای ایجاد انگیزه در نفس عبد است که به طرف فعل تحریک بشود برود انجام بدهد. نهی برای ایجاد انگیزه اجتناب از آن منهی است. پس غرض از امر و غرض از نهی ایجاد انگیزه است، اذن دادن معنایش این است که این غرضی که تو داری که می‌خواهی ایجاد انگیزه بکنی، این را نقض داری می‌کنی و هیچ عاقلی نقض غرض خودش را نمی‌کند. مستحیل است از او سر بزنند. نقض غرض مستحیل است، حتی استحاله نظری دارد نه از باب قبح، به عقل ... نظری نمی‌شود نقض غرض کرد. پس بنابراین ولو شما بگویید چی؟ ولو شما بگویید که قبح معصیت یعنی، قبح معصیت تنجیزی است اما معصیت شدن که موضوع است معلق است برای این که او اذن ندهد، درست، قبول می‌کنیم. معصیت در جایی است که او اذن ندهد. این درست است اما آن ممتنع است اذن بدهد. پس می‌گوییم چی؟ می‌گوییم آقا ما در موارد علم اجمالی یقین به تکلیف، اصل التکلیف داریم. دو؛ در این جا قطعاً مولا نمی‌تواند نسبت به این معلوم بالاجمال ما اذن بدهد در ترک، چون نقض غرضش هست. وقتی تکلیف مشخص است و نسبت به جامع علم تفصیلی داریم، مولا هم نمی‌تواند قطعاً اذن در مخالفت او بدهد، پس بنابراین در این جا معصیت محقق است. بنابراین و معصیت هم که روشن است قبیح است، پس باید مخالفت قطعی نکنی، این بیان دوم عالمانه‌تر از بیان اول است. چون توجه کرده به این که اولاً این تعلیقی است و قبول کرده که اگر او اذن بدهد موضوع قبح درست نمی‌شود؛ یعنی معصیت پا نمی‌گیرد، ولی می‌آید می‌گوید چی؟ ولی می‌آید می‌گوید او نمی‌تواند اذن بدهد؛ یعنی نمی‌تواند از باب این که نقض غرضش می‌شود. پس بنابراین این هم بیان ایشان است. حالا ببینیم این بیان درست است یا تمام نیست؟

وصلی اللہ علی محمد و آل محمد